

# کتاب

گاهنامه کانون مهدویت دانشگاه فردوسی مشهد

شماره دهم، مهر ماه ۹۸  
(ویژه نامه ورودی ها)

در این شماره می خوانید :

۴ گم شده

۸ گردشگری از کانون ما شروع همیشه

۱۱ مراسمات کانون

## دهه هشتادی وارد می شود!



# چگونه ما، ما شدیم؟

«سخن سردبیر»

برویم پشت صحنه تمام اتفاقات کانون را نشانت بدهم. باید ببینی پشت هر برنامه و مراسم، چند نفر فکر کرده‌اند و جوانب را سنجیده‌اند و تصمیم گرفته‌اند. باید ببینی چند نفر، با جان‌ودل گوشه و کنار کار را گرفته‌اند و باهم پیش می‌برند. همه کارها اینجا با اراده و خواست «یک نفر» جلو می‌رود. تو باید بدانی، اینجا کسی بی‌اجازه آن «یک نفر» نمی‌تواند طرحی بدهد یا کاری بکند. چه من که سردبیر این نشریه‌ام، چه آنی که مسئول فلان کارگروه است و چه تو که هنوز مرددی برای اینکه کدام بخش فرم را پر کنی. در این بین هر کدام مان اختیاراتی داریم، اما کار موفق بدون مدیریتی قدرتمند پیش نمی‌رود. باید رشته کار را «یک نفر»

دو روز است که با همه حرف زده‌ام، نظرات مختلف را شنیده و خاطرات کانون را مرور کرده‌ام؛ تا فقط برای تو چند خطی بنویسم. بگویم که کانون مهدویت دانشگاه فردوسی، چطور تا الان صدرنشینی‌اش بین کانون‌های فرهنگی و هنری این دانشگاه را حفظ کرده و محبوب شده‌است. بگویم چطور اینجا، همه‌مان کنار هم قدم بر می‌داریم

تا تو را با خودمان، در مسیری جدید همراه کنیم. بگویم همه ما اولش مثل خود تو بودیم، سردرگم و مشتاق، دنبال راهی که استعدادهایمان را بپهوده تلف نکنیم و دست پر برسیم به مقصد. و خب، همه ما از شانسی خوب یا دعای مادرمان، مدیر خوبی نصیب‌مان شده.

اگر بخواهم برایت از راز موفقیت دسته جمعی‌مان بگویم، باید اول دستت را بگیرم و



سخن سردبیر



دست بگیرد و شاخه شاخه‌اش کند برای افراد دیگر؛ درخت که دیده‌ای؟! یک تنه تنومند دارد و کلی شاخه که از آن جدا می‌شوند. اینجا هم همین‌طور است.

اینجا همه برنامه پیشنهادی یک ترم را مکتوب می‌نویسند و می‌گذارند روی میز، تا مدیر ببیند و امضا کند؛ که اگر امضا کند، تازه کار مسئول مربوط شروع می‌شود. از آنجا به بعدش، باید تمام تلاشش را بکند تا بتواند کارش را درست انجام بدهد. اگر نوشتن سخن سردبیر است، باید چند روزی وقت بگذارد، بالا و پایینش کند، مدام بنویسد و باز پاک کند تا دست آخر، وقتی متنش را روی میز می‌گذارد تا آن «یک نفر» ببیند، دلش قرص باشد که بیشتر از این در توانش نبوده واقعا. آن موقع می‌تواند منتظر تایید او باشد و خوشحال از ماموریتی که کامل شده. اینجا خبری از حقوق ثابت نیست، دستمزدت به ازای هر کار و طرح، ذخیره می‌شود و موقعی که خود مدیر صلاح بداند، تحویل می‌دهد. قشنگ است که بدانی، کار دانشجویی اینجا حسابش از همه کارهای عالم جداست. اینجا واحد اعتباری‌اش، ریال و تومان و این جور چیزها نیست.

اگر هنوز کنجاوی بدانی، اینجا جایی برای کسب مهارت و روی هم گذاشتن تجربه هم است؛ مهارت‌هایی که به شهادت اعضای قدیمی کانون، می‌تواند دری باشد به جهانی دیگر و تجربیاتی که نگاه‌اش توی هیچ کلاس

درسی به‌دست نمی‌آید. اینجا همه یک هدف دارند، همه می‌خواهند تحت لوای مدیر با کفایت، خودشان و تورا به سرمنزل مقصود برسانند. اصلا بودن همین مدیریت درست، باعث شده که کانون بشود کانون فرهنگی برتر.

اینکه می‌خواهی بدانی آن مدیر کیست و مقصد این جمع کجاست، خوب است. جوانی و پر از سوال! دنبال بهترین و مستقیم‌ترین راهی که برسد به همه خوبی‌های عالم.

من هم قرار بود همین را به تو بگویم. قرار بود بگویم که اینجا کجاست و ما کی هستیم، چه می‌کنیم، برای چه می‌کنیم و به کجا قرار است برسیم. شاید دیگر وقتش رسیده که بگویم؛ اینجا، کانون مهدویت دانشگاه فردوسی مشهد است. ما همه هستیم تا تو را با امام زمانه‌ات آشنا کنیم، چه من که می‌نویسم و چه مدیر، که خودش صاحب دل‌های همه ماست.

اینجا، کانون مهدویت است، جایی که مدیرش، خود حضرت مهدی (عجل‌...) تعالی فرجه‌الشریف است.

# گمشده

« محمدحسین حاجی احمدی - ۹۵ معماری

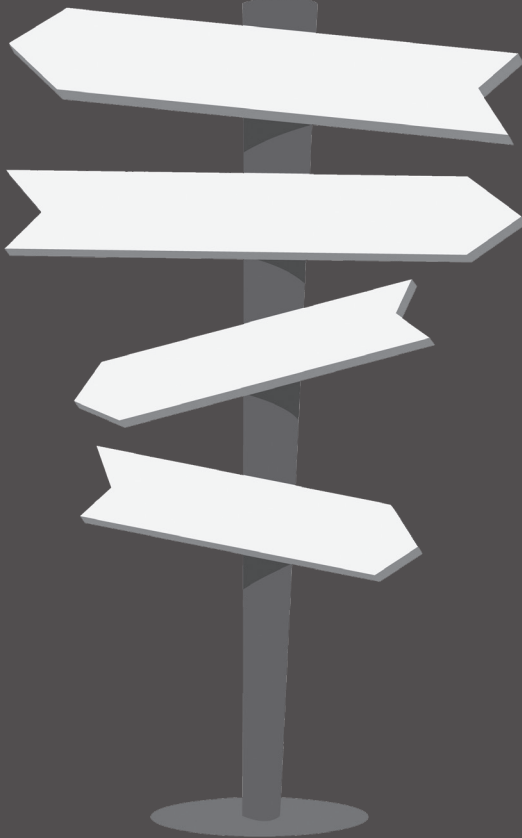
به خاطرش میان دانشگاه، همون نیمه گمشده است؛ که معرف حضور همه هست!

درسته نیمه است، ولی هدف و آرزوی عده کثیری از دانشجویهاست. بعضیا پیدا نمی‌کنن، بعضیا پیدا می‌کنن، بعضیا هم چند تا پیدا می‌کنن! که باید به این نوع از دوستان گفت که گاهی درس هم بخونید، ثواب داره! حالا اگر بخوایم شوخی رو بذاریم

گمشده، کلمه‌ای که توی دوران تحصیلتون در دانشگاه خیلی باهاش مواجه می‌شید؛ یا در محاوره و صحبت‌هاتون، یا در درون و شخصیت‌تون و یا در قلب و احساستون.

به هر حال کلمه‌ایه که به نظرم همین اول کاری باهاش آشنا بشید و معنیش رو بدونین. اولین و ساده‌ترین نوع اون، که معمولا در یکی دو ترم اول پیش میاد و جای نگرانی نداره، گم شدن در محیط دانشگاه هست. اتفاق خیلی طبیعی‌ای هستش و شتریه که در خونه همه می‌خوابه. اگر این اتفاق برای شما یا اطرافیان‌تون افتاد و در جایی از دانشگاه یا دانشکده‌تون گم شدید، ضمن حفظ خونسردی، بدون اینکه از دانشجویهای قدیمی‌تر دانشگاه سوال کنید، خیلی آرام گوشی‌تون رو در بیارید و از توی نقشه مسیر درست رو نگاه کنید؛ چون به احتمال زیاد دانشجویهای بزرگ تر به شما راستش رو نگن و به عنوان ترمک بخوان اذیتتون کنن!

نوع دوم گمشده، که اصلا خیلیا



ممکنه هر سر انجاسی در انتظارتون باشه!

از ترم آخری‌ها که پیرسی، که توی این چند سال چی گذشت، احتمالا همشون بهت می‌گن خیلی تغییر کردیم...

درستش هم همینه! دانشگاه جای تغییر کرده...

اما این ماییم که انتخاب می‌کنیم چه نوع تغییری.

این ماییم که باید تصمیم بگیریم بین این همه راه، بین این همه رنگ، بین این همه مسیر، اونی رو انتخاب کنیم که تهش به خیر ختم می‌شه.

اما نکته اینجاست، که خیلی وقتا واقعا گم می‌شیم و نمی‌دونیم و نمی‌تونیم بفهمیم کدوم راه درسته. اینجاست که حس می‌کنی به یک نفر نیاز داری که راه رو بلد باشه!

یک نفر که تو رو عمیقا دوست داشته باشه!

یک نفر که تو رو از گم‌شدن نجات بده...

«پس اگر می‌خوای گم نشی خودتو بسپر به امام زمانت! زندگی تو به رنگ اون بزن همونی که برای ما گمشده است، ولی چراغ راه هدایت بشره...»

کنار، می‌رسیم به نوع سوم گمشده و به نظر بنده اساسی‌ترین نوع اون.

وقتی وارد دانشگاه می‌شید با چندین راه، با چندین رنگ، با چندین انتخاب مواجه می‌شید!

اینجاست که به معنی واقعی کلمه گمشده محسوب می‌شید.

شما، طرز تفکرتون، شخصیتتون، نوع نگاهتون و همه ی چیزی که "شما" رو شکل میده، سر چندراهی بزرگی قرار می‌گیره؛ چون شما الان دیگه دانش آموز دبیرستانی نیستید.

شما وارد جامعه بزرگی شدید که آدم‌ها، گروه‌ها، طرز تفکرها و... اطرافتون رو پر کردند و اگر شما ندونید که کدوم راه رو باید برید،



که ممکن است کسی حتی نگاهش نکند، ساعتها منتظر امضای کسی دم در دفترش بایستید.

ممکن است بارها از دانشگاه تا چاپخانه پیاده طی کنید و با حجم سنگینی از صفحات تانخورده و منگنه نشده نشریه‌تان پیاده تا دانشگاه برگردید. ممکن است وقتی کسی آن چند برگ کاغذ را از لبه سکوی سنگی و سرد دانشکده بردارد، دلتان گرم شود و چشمانتان بدرخشد. ممکن است همه دانشکده‌های دانشگاه را تک به تک وبا حوصله پیاده گز کنید تا کسی از این دردانه شما بی‌نصیب نماند. ممکن است وقتی باران یا برف می‌آید قبل از اینکه به چیز دیگری فکر کنید، نگران خیس شدن صفحات آن چند برگ

کاغذ شوید و توی دلتان

رخت بشویند. ممکن

است وقتی اسم این

چندبرگ کاغذ را در

جشنواره نشریات

دانشگاه و جلوی

چشم یک عالمه

آدم ببرند، دیگر

نقهمید چه می‌بینید

و چه می‌شنوید. سوار

ابرها شوید و تا روی سن با

بغضی که دیگر نگهداشتنت سخت شده

خودتان را برسانید. شاید باورتان نشود

ولی ممکن است حتی روزی ناچار شوید با

این چندبرگ کاغذ خداحافظی کنید... آن

روز هم شیرین است؛ خیلی شیرین. حیف

است خودتان را از تجربه چنین لحظاتی

در دوران دانشجویی‌تان محروم کنید!

همین امروز عضوی از خانواده «صاحب» و

صاحب‌خانه دلتان شوید.

در دانشگاه شما با نشریات متنوع و زیادی روبرو خواهید شد؛ نشریاتی از همه رنگ و همه‌جا. احتمالاً اگر اهلبش باشید دوست خواهید داشت در چندتایشان نیز قلمی بزنید. ولی هر چه زمان جلوتر می‌رود به یکی‌شان احساس ویژه‌ای پیدا می‌کنید. دستی نامرئی شما را به سوی آن خواهدکشید. سال ۸۹ یا ۹۰، یک دانشجوی نوورود بودم که یک روز در دانشگاه دستم به جلد گلاسه نازک یک نشریه با قطع عمودی خورد و برش داشتم.

روی جلدش عکس یک کره زمین بود که رویش لوگوی نشریه را به صورت نورانی انداخته بودند. اسم نشریه صاحب بود.

درنظرم یک نشریه معمولی

مثل همه نشریات دیگر

دانشگاه آمد و به گوشه‌ای

انداختمش. نمی‌دانم

چندمین روز دانشجویی‌ام

بود که رشته قلم و

دلم ناغافل به صاحب

گره خورد. هنوز هم

نمی‌دانم پیوستن به آن

جزوی از جوگیری‌های یک

جوان مشتاق به نوشتن بود یا چیز

دیگر. ولی به خودم که آمدم دیدم یک

روز سرد زمستانی زیر بارش برف سنگین

و در گرگ‌ومیش غروب منتظر باز شدن

درب منزل کسی هستم که برای مصاحبه

گرفتن برای یکی از صفحات صاحب به

منزلش آمده‌بودم. ممکن است شما یک

آدم معمولی باشید. ولی به خودتان بیایید

و ببینید عاشق چندبرگ کاغذ معمولی دو

رنگ شده‌اید! برای آن چندبرگ کاغذ



# کار گروه ها در کانون مهدویت

برگزاری مراسمات، جشن ها  
و غرفه ها  
افراد:

- تیم ایده دهی و طراحی هدیه و فضا سازی مناسب در هر مناسبت
- تیم اجرایی
- تیم میزبان و پرزنت

## کار گروه اجرایی



استخراج محتوای مورد نیاز  
، برای کار گروه های مختلف  
پیاپی سازی سخنرانی، کتاب  
و ...

## کار گروه پژوهش



تولید گاهنامه مهدوی صاحب  
در دانشگاه فردوسی  
افراد:

- تیم طراحی
- صفحه آرایی
- تیم نویسندگی (خبر نویسی مصاحبه، داستان کوتاه، ادبی و ...)

## کار گروه نشریه



تولید و انتشار محتوای چند رسانه ای  
و جذب مخاطب  
افراد:  
● تیم تولیدی عکس نوشته و پوستر  
● تیم کلیپ سازی  
● تیم نویسندگی و تولید محتوای  
متنی مناسب فضای مجازی  
● عکاسی و فیلم برداری مراسمات  
● تیم ترجمه  
● تیم نقاشی

## کار گروه چند رسانه ای



می‌پیچه توی زندگی. حساب معنوی تون جوړی پر می‌شه که سابقه نداشته. از فضای عرفانی‌اش هم که بگذریم، خیلی از کارها براتون تبدیل به رزومه می‌شه.

مثلا مورد داشتیم، یه بنده خدا (اسم نمی‌بریم که ریا نشه!) اوایل عکس

من می‌تونم خیلی جدی برای شما توضیح بدم، که کانون چه ساختاری داره و چندتا کارگروه فعال زیر شاخه خودش داره؛ اما فکر می‌کنم اینجوری هم حوصله شما سر میره، هم من.

همین اول یه چیزی رو مشخص کنیم؛ نه که من بخوام تو حرفام بگم کارهای کانون، بهونه پیچوندن کلاس‌هاست خدای نکرده! ولی خب، از اینجور ماجراجویی‌ها هم داخلش کم نداره...! این از آپشن‌های برنامه‌های اجرایی هست، که معمولا اساتید هم پایه هستن، اما از برنامه‌های پشت‌پرده کانون که بخوام بگم...

خب خبری از پیچوندن کلاس نیست، بعضا باید زمان اضافی هم بذاریم، اما برکتش بد جوړی

گر  
از  
ش





# دشگری با کانون ما بروع همیشه!

نوشته می‌ساخته با چه کیفیتی؛ نیست مگاپیکسل! الان، سفارش طراحی پوستر می‌گیره، با چه قیمتی! یا مثلا نویسنده‌های نشریه کانون، که اولین قدم‌هاشون رو در عرصه قلم، با نوشتن برای فضای مجازی بر می‌دارن، بعد از مدتی می‌تونن وارد نشریه‌های دانشجویی و علی‌الخصوص، نشریه خود کانون بشن! و اگر بخوان راهشون رو توی زمینه نویسندگی و خبرنگاری و دامنه‌هایش ادامه بدن، قطعا «صاحب» براشون اعتبار ایجاد کرده. این روند در مورد هر مهارت دیگه، مثل عکاسی، طراحی، و... صدق می‌کنه.

از طرف دیگه، فعالیت توی هر زمینه توی کانون، شما رو با تجربیاتی آشنا می‌کنه که خیلی به درد زندگی‌تون می‌خوره؛ تجربه ارتباط‌گیری با اقشار مختلف، تنظیم وقتتون برای رسیدن به همه کارها، فعالیت‌های دسته‌جمعی و... اینها تجربیاتی هستند که شما نمی‌تونید سر کلاس درس به دست بیارید؛ برای همین هم دانشگاه از

مدرسه و فضاهاش مشابه اون یک سر و گردن بالاتره. چون شما توی دانشگاه یاد می‌گیرید زندگی کنید. اما یکی از مهم‌ترین مهارت‌هایی که شما باید یاد بگیرید (و کانون مهدویت خیلی خوب میتونه اینو بهتون یاد بده)، مهارت «توکل کردن و به صاحبش سپردن» هست.

مثلا اینجا شما یاد می‌گیرید اگر یه روزی مسئول کارگروه اجرایی بودین و بعد چندین و چند ماه برنامه‌ریزی برای برگزاری یک آتلیه تو فضای باز، عکاستون همون روز نتونست بیاد، چطوری شرایط رو مدیریت کنید تا برنامه از هم نیاشه. توکل یعنی وقتی دیگه همه جوانب رو سنجیدید و فکر همه‌چی رو کردید، حالا که یک اتفاق غیر قابل پیش‌بینی افتاده، چشماتونو ببندید و کار رو بسپارید به کسی که قطعا از شما قادرتره.

خلاصه، پای کار امام زمان (عج) بودن، ضرر که نداره هیچ، سر تاپاش منفعته. اینا هم که من گفتم، «چندین که بر شمردم از ماجرای عشقت / اندوه دل نگفتم، الا یک از هزاران...»

# نمی بینیم اما هستی کنارمان

«محمد رضا محمدی- دبیر کانون ۹۴-۹۵»

بهار سال ۹۵ بود. خودمان را برای مراسم احیای شب نیمه شعبان، که در واقع مهم‌ترین برنامه سالانه کانون مهدویت محسوب می‌شود، آماده می‌کردیم. رسم است که هر سال بعد از این برنامه که تا حدود اذان صبح ادامه دارد سفره ای پهن بشود و مهمانان مراسم، سحری مختصری به جهت تبرک میل کنند. تقریباً تمامی کارها خوب پیش رفته بود، از اخذ مجوز تا هماهنگی مهمان‌ها، تدارکات، هماهنگی با بیرون دانشگاه و ... فقط یک مورد مانده بود؛ هزینه کافی برای تهیه سحری نداشتیم و ظاهراً باید آن سال بی خیال این برنامه می‌شدیم!

منتها اصرار عجیبی داشتیم که این برنامه هم طبق روال سال‌های قبل تکرار بشود، پس به هر دری زدیم! از جلسه با معاون و مدیر فرهنگی وقت، تا نامه نگاری با رئیس دانشگاه! از خروجی جلسات نمی‌نویسم چون هم بی‌نتیجه بود، هم کسل‌کننده و هم مضحک! فقط دو روز مانده بود تا نیمه شعبان. تقریباً همه اعضای شورا ناامید شده و قید سحری آن سال را زده بودیم.

آخر وقت اداری بود؛ برای آخرین بار، صرفاً به جهت غر زدن و تخلیه عصبانیت، به معاونت فرهنگی دانشگاه سرزدم. آنجا با یکی از کارشناسان صحبت کردم

و ماجرا را توضیح دادم، توصیه کردند با آقای سالاری، رئیس اداره امور تغذیه وقت دانشگاه، صحبت کنم. پیشنهادهای داده شد که با طرق مختلف، با ایشان تعامل داشته باشیم. مثلاً هزینه غذا در چند قسط پرداخت شود و یا هزینه ای کمتر از قیمت واقعی دریافت کنند. شماره ایشان را گرفتم و تشکر کردم، ولی امیدوار نبودم. جدای از اینکه اصلاً آقای سالاری را نه می‌شناختم و نه دیده بودم، تصورم این بود که وقتی رئیس دانشگاه و مدیران و معاونینش کاری نمی‌کنند، از یکی از اداره جات تابعه هم کاری ساخته نیست!

با خودم قول و قرار گذاشتم که اگر این ماجرا حل نشود، بعد از نیمه شعبان استعفا بدهم و با کانون خداحافظی کنم؛ و اینطور، مطمئن می‌شوم که لایق خدمتگزاری به ائمه(ع) نیستم...

توسل کردم و همان روز تماس گرفتم. در چند جمله مشکل را برای آقای سالاری توضیح دادم؛ زمانی که اسم امام‌زمان (عج) به میان آمد، تنها دوسوال از من پرسید: «چه غذایی می‌خواهید؟ چند پرس؟»

زمانی که دیگر هیچ امیدی نداشتیم، بطور کاملاً اتفاقی، و از جایی که اصلاً فکرش را هم نمی‌کردیم، ماجرا ختم به‌خیر شد.

و برای چندمین بار در کانون، همگی به این نتیجه رسیدیم که «واقعا کارها را خود صاحب کار، راه می‌اندازد...»



## مراسمات کانون

۱

### نهم ربیع

غرفه عیدانه کانون  
شروع امامت امام زمان و  
ولادت پیامبر(ص) و  
امام جعفر صادق(ع)

۲

### فاطمیه

گاهی موقعیت غرفه  
نداریم. اما فرصت استفاده  
از فضای مجازی رو از دست  
نمیدیم

۳

### بهار میاد

غرفه عیدانه کانون  
که نوید او مدن بهار  
دلهاست

۴

### نیمه شعبان

اصلی ترین و  
اساسی ترین  
و... خلاصه توپ ترین  
برنامه کانون تولدامام  
زمان مون

۵

### غدیر و مباحله

یک جشن دورهمی  
ویژه اعضا فعال



گاهنامه کانون مهدویت دانشگاه فردوسی مشهد

شماره دهم، مهر ماه ۹۸

شماره مجوز: ۹۸۳۲

مدیر مسئول: سید رضا معاون افشاری

سر دبیر: فرزانه زینلی

مسئول اجرایی: فرزانه حیران

هیئت تحریریه: محمد حسین حاجی احمدی، حامد خاکپور، محمدرضا محمدی

صفحه آرا: عطیه صادقی

لطفا قلم رنجه کنید و راجع به خوب و بدمان برای ما به آی دی تلگرام @saheb\_FUM بنویسید

سامانه: ۱۰۰۰۳۰۰۳۱۳

پایگاه خبری کانون مهدویت: fum\_mahdaviat

اخبار و اعلان های خاتمه نشریات  
 نحوه دریافت حمایت مالی  
 نحوه شرکت در جشنواره نشریات  
 استاندار و آئین نامه ها  
 اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات  
 در سایت سنند  
 sanad.um.ac.ir  
 آرشیو پروژنشر  
 لیست نشریات فعال  
 دستورالعمل نشریات دانشگاهی  
 وبسایت آئین نامه ها  
 نحوه ثبت آرشیو نشریه  
 نحوه درخواست مجوز نشریه  
 آرشیو کامل نشریات دانشجویی  
 سانس

